

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال پانزدهم، شماره بیست و نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

رویکرد ابوالفضل بیهقی به الگوی دولت امیر محمد غزنوی*

دکتر قاسم صحرائی^۱

چکیده

الگوی حکومت کوتاه مدت امیر محمد غزنوی فرزند سلطان محمود به سال ۴۲۱ ه.ق. یکی از موضوعات درخور تحقیق در تاریخ عصر غزنوی است که کمتر بدان پرداخته شده است. از آنجا که مورخان و محققان از این موضوع به اختصار گذشته‌اند، ولی ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی به خوبی زمینه‌ها و دلایل بر تخت نشستن و سپس معزول شدن امیر محمد را بازنمایی و تبیین کرده است، کتاب اخیر بهترین مرجع جهت بررسی موضوع مورد نظر است. ما در این مقاله با روش تحلیل تاریخی متن ادبی - تاریخی تاریخ بیهقی، زمینه‌ها و دلایل به حکومت رسیدن و سپس برکنار شدن امیر محمد غزنوی را در سال ۴۲۱ ه.ق. بررسی کرده‌ایم. نتایج این تحقیق، نشان می‌دهد که آزرده‌گی سلطان محمود از مسعود و تلاش‌های وی مهم‌ترین عامل بر تخت نشستن امیر محمد بوده است. همچنین امیر محمد به دلایلی همچون: فقدان قدرت و اقتدار محمودی، بی‌کفایتی و غفلت پادشاه، شهامت و شجاعت مسعود، تحریک و تطمیع اعیان دولت به وسیله مسعود و نیز محقق نشدن خواسته‌ها و مطامع اعیان دولت از وی معزول و محبوس شد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، امیر محمد، امیر مسعود، سلطان محمود، غزنویان.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۹

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۱۰

ghasem.sahrai@yahoo.com

نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. دانشیار دانشگاه لرستان

۱. مقدمه

ابوالفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ ه.ق.) دبیر دیوان رسایل سلاطین غزنوی و مورخ بلندپایه قرن پنجم هجری است و از او تاریخ آل سبکتکین معروف به تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی به یادگار مانده است. بخش بازمانده تاریخ بیهقی در واقع، تاریخ عصر مسعود بن محمود غزنوی (حکومت: ۴۳۲-۴۲۱ ه.ق.) است. به گواهی قاطبه محققان، ابوالفضل بیهقی مورّخی امین و مطلع و توانا بوده و در تاریخ خود به گونه‌ای وقایع دوره غزنویان را ریشه‌یابی و تحلیل و تحریر کرده که در بررسی حوادث آن عصر، مرجع ناگزیر و البته مطمئن محققان است. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۸/۱؛ باسورث، ۱۳۸۴: ۸؛ فروزانی، ۱۳۸۴: ۱۵)

۱-۱. بیان مسئله

بعد از مرگ سلطان محمود در سال ۴۲۱ ه.ق. (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۲) اعیان دولت غزنوی شبانه امیر محمد را از جوزجانان خراسان به دربار غزنه فراخواندند (همان) و بر تخت ملک نشاندند. با گذشت قریب هفت ماه، یعنی شوال همان سال (همان: ۱) اعیان دولت، امیر محمد را فروگرفتند و در قلعه کوهتیز در تکیاناباد (همان: ۳) معزول و محبوس نمودند و با ارسال نامه‌ای برای مسعود، ولی عهد پیشین پدر، ماوقع را به وی گزارش دادند و او را به تخت ملک فراخواندند. با توجه به آنکه مسعود، پسر بزرگ‌تر و ولی عهد پیشین محمود بود، دلایل و انگیزه‌هایی برای کنار زدن وی و تمایل به جانشینی امیر محمد متصور است و در نهایت، علل و عواملی که موجب شد با گذشت فقط هفت ماه و بدون جنگ و خون‌ریزی، همان اعیان دولتی که امیر محمد را بر تخت نشانده بودند، وی را از تخت به زیر بکشند و محبوس نمایند، درخور تحقیق و بررسی است. تاریخ بیهقی که مؤلف آن در دربار محمود، محمد و مسعود غزنوی در دیوان رسایل حضور داشته و از نزدیک شاهد بسیاری وقایع بوده‌است، بهترین مرجع جهت بررسی موضوع مورد نظر است و ما در این مقاله در پی تبیین آنیم.

۱-۲. پیشینه پژوهش

علاوه بر تاریخ بیهقی، در منابع تاریخی متعددی به تاریخ عصر غزنوی پرداخته شده‌است، ولی در همه این آثار از موضوع حکمرانی کوتاه مدت امیر محمد به اجمال و اختصار سخن گفته و از آن گذشته‌اند.

در اغلب منابع تاریخی همچون: زین الاخبار (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۰ و ۴۲۱)، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۱/۲۲ تا ۱۱۳)، طبقات ناصری (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۳۱/۱ تا ۲۳۳)، مجمع‌الانساب (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۷۱/۲ تا ۷۳)، تاریخ

گزیده (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۹۷)، تاریخ سیستان (ملک الشعراى بهار، ۱۳۶۴: ۳۶۲) و نیز تحقیقات موجود درباره عصر غزنوی مانند کتاب‌های تاریخ غزنویان (باسورث: ۱۳۸۴: ۲۳۴ و ۲۳۵) و غزنویان از پیدایش تا فروپاشی (فروزانی، ۱۳۸۴: ۱۸۳ و ۱۸۴) از حکومت کوتاه مدت امیر محمد در سال ۴۲۱ ه.ق. به اختصار گذشته‌اند و چندان به تحلیل وقایع و تبیین علل و عوامل و انگیزه‌های این ماجرا نپرداخته‌اند.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

یکی از موضوعات درخور تحقیق در عصر غزنوی که به خوبی در تاریخ بیهقی باز نمایانده شده است، الگوی حکومت کوتاه مدت امیر محمد غزنوی فرزند سلطان محمود به سال ۴۲۱ ه.ق. است. چون در منابع تاریخی غیر از تاریخ بیهقی، چندان نمی‌توان انگیزه‌ها و علل این موضوع را فهمید، نگارنده بر آن شد تا این موضوع مهم را بر اساس تاریخ بیهقی که به تفصیل آن را ریشه‌یابی کرده است، تحلیل و بررسی نماید.

۲. بحث

محمود غزنوی، ملقب به سیف الدوله و یمین الدوله به سال ۳۸۷ ه.ق. به امارت رسید و در مدت فرمانروایی خود توانست قلمرو غزنویان را علاوه بر خراسان، به خوارزم و ری و اصفهان و بخش بزرگی از هندوستان گسترش دهد. محمود ابتدا پسر بزرگتر خود، مسعود را به ولیعهدی برگزید؛ ولی در اواخر حیات از مسعود رنجیده خاطر شد و او را از ولیعهدی محروم گردانید و کوشید تا جانشینی وی به پسر دیگرش، محمد برسد. محمد در آن زمان والی جوزجانان و مسعود والی ری و اصفهان بود. پس از مرگ محمود به سال ۴۲۱ ه.ق. سران دولت غزنوی بر اساس توصیه محمود، شبانه محمد را به غزنه آوردند و بر تخت ملک نشانند. آنها کمتر از هفت ماه بعد، از امیر محمد روی برگرداندند و با محبوس کردن وی، به مسعود پیوستند و سلطنت را به او تریک گفتند. محمد از ۴۲۱ تا ۴۳۲ ه.ق. که مسعود کشته شد، محبوس بود. در سال ۴۳۲ ه.ق. غلامان مسعود بر او شوریدند و وی را کشتند و محمد را با تهدید، بار دیگر بر تخت ملک نشانند. محمد کمتر از چهار ماه بعد به دست مودود بن مسعود به قتل رسید (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۲: ۱۵۹ تا ۱۷۳).

۲-۱. اراده سلطان محمود برای ولایت عهدی مسعود

امیر مسعود فرزند بزرگ‌تر محمود و ولی عهد پدر بود. ابوالفضل بیهقی از قول خواجه بوسعده عبدالغفار، از نزدیکان امیر مسعود غزنوی، که از کودکی با مسعود و محمد، همنشین بوده است، نقل می‌کند که سلطان محمود وقتی این دو فرزند چهارده‌ساله بودند، آنها را در زمین «داور» به خانه بایتگین، والی آن ناحیت، فرستاد «تا به خدمت ایشان قیام کند و آنچه بیاید از وظایف و رواتب ایشان راست می‌دارد» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). در این قسمت از تاریخ بیهقی، ارشد بودن مسعود نسبت به محمد - با نظر سلطان محمود - به وضوح پیداست: «او در آن روزگار ایشان را در نشستن بر آن جمله دیدم که ریحان خادم گماشته امیر محمود بر سر ایشان بود و امیر مسعود را بیاوردی و نخست در صدر بنشاندی. آن‌گاه امیر محمد را بیاوردندی و بر دست راست وی بنشاندندی؛ چنانکه یک زانوی وی بیرون صدر بودی و یک زانو بر نهالی. و امیر یوسف را بیاوردندی و بیرون از صدر بنشاندندی بر دست چپ. و چون برنشستندی به تماشا و چوگان، محمد و یوسف به خدمت در پیش امیر مسعود بودند با حاجی که نامزد بود و نماز دیگر چون مؤدب بازگشتی نخست آن دو تن بازگشتندی و برفتندی، پس امیر مسعود پس از آن به یک ساعت. و این ترتیب‌ها همه ریحان خادم نگاه می‌داشت و اگر چیزی دیدی ناپسندیده بانگ برزدی» (همان: ۱۳۳ و ۱۳۴).

سلطان محمود حدود سال ۴۰۶ ه.ق. (همان: ۲۷۵) با توجه به جمیع شرایط از جمله، توانایی‌ها و شایستگی‌های مسعود، وی را ولی عهد خویش کرد؛ چنانکه بیهقی پس از ذکر پاره‌ای شجاعت‌های مسعود، می‌نویسد: «از چنین و مانند چنین اثرها بود که او را به کودکی روز ولی عهد کرد، که می‌دید و می‌دانست که چون وی (= محمود) ازین سرای فریبنده برود، جز وی (= مسعود) این خاندان بزرگ را - که همیشه بر پای باد - بر پای نتواند داشت.» (همان: ۱۳۶)

۲-۲. دلایل آزدگی محمود از مسعود و تمایل به محمد

سلطان محمود پس از آنکه به سال ۴۰۶ ه.ق. مسعود را ولی عهد خویش کرد، «نخست برادران خویش را، نصر و یوسف، و پس خویشان و اولیا و حشم را سوگند داد و عهد کردند که اگر او را قضای مرگ فراز رسد، تخت ملک» از آن مسعود باشد. (همان: ۲۷۵)؛ سپس ولایت هرات را به مسعود داد و ولایت گوزگانان در خراسان را به محمد داد و او را سوگند داد که وقتی مسعود بر تخت ملک بنشیند در فرمان و طاعت وی باشد (همان).

با عنایت به آنکه امید و اتکای سلطان محمود برای جانشینی و اداره مملکت به مسعود بود، کوشید تا او را در هرات زیر نظر بگیرد و مراقب رفتار او باشد. با نگاهی خوشبینانه می‌توان پذیرفت محمود در نظر داشت از شایستگی و کفایت ولی عهد خویش مطمئن شود و احیاناً اگر نکته و نصیحتی لازم است او را بیاموزد (متینی، ۱۳۵۰: ۵۳۲ و ۵۴۵).

جاسوسانی که سلطان محمود به این منظور در هرات بر مسعود گماشته بود از سویی، و فتنه‌انگیزانی که در دربار پادشاه حضور داشتند از سوی دیگر، زمینه‌های بدینی محمود را نسبت به مسعود فراهم آوردند. قصه خیشخانه هرات یک نمونه از این ماجراست. (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۴۵)

مسعود در مشافهه‌ای برای ابوالقاسم حصیری، هنگام فرستادن او به جانب قدرخان، می‌گوید:

ما به هرات بودیم و بر فرمان‌ها که ما دادیم همگان به خراسان کار می‌کردند، تا آن‌گاه که مضریان و حاسدان، دل آن خداوند را، رضی الله عنه، بر ما درشت کردند و تضریب‌ها نگاشتند که ایزد عز ذکره از آن هیچ چیز نیافریده بود و آن بر دل ما ناگذشته و حیلت‌ها ساختند تا رأی نیکوی او را در باب ما بگردانیدند و وی نیز آن را که ساختند خریداری کرد. (همان: ۲۷۶)

در همین موضوع، مسعود یکی از علل دلگیری پدر را از خویش، کفایت و شایستگی خود می‌داند که موجب حسادت وی شده است (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۳۲/۱، باسورث، ۱۳۸۴: ۲۳۴): «مگر طبع بشریت که نتوانست دید کسی را که جای او را سزاوار باشد، او را بر آن داشت که ما را جفا فرماید» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۲۷۶).

بیهقی از زبان مسعود نقل می‌کند که از جمله اتهام‌هایی که بدگویان به وی نسبت می‌دادند آن بود که:

گاه گفتندی ما بیعت می‌ستائیم لشکر را، و گاه گفتندی قصد کرمان و عراق می‌داریم. از این گونه تضریب‌ها می‌ساختند تا دل وی بر ما صافی نمی‌شد و پیوسته نامه‌ها به عتاب می‌رسید و کردارهای برادر ما بر سر ما می‌زد و ما برین همه صبر می‌کردیم. (همان: ۲۷۷)

بیهقی پاره‌ای از این حسادت‌ها را از جانب کسان امیر محمد می‌داند و می‌گوید: «امیر محمد در نهان کسان داشتی که جست‌وجوی کارهای برادر کردی و همیشه صورت او زشت می‌گردانیدی نزدیک پدر» (همان: ۱۶۰).

در نهایت، اگرچه مسعود در مشافهه با حصیری خطاب به قدرخان می گوید محمود «به هیچ حال رخصت نیافت نام ولایت عهد از ما برداشتن» (همان: ۲۷۸)؛ اما در واقع، محمود با آزردهن از مسعود، با اقداماتی تمایل خود را به امیر محمد نشان داد (باسورث، ۱۳۸۴: ۲۳۴). از جمله آنکه در مشافهه مذکور آمده است: «هر روز سوی ما پیغام بودی کم و بیش به عتاب و مالش و سوی برادر نواخت و احما دوزین بگذشته، چون از خلیفه خویشتن را زیادت لقب خواست و ما را و برادرش یوسف را، مثال داده بود تا در نامه حضرت خلافت اول نام برادر ما نبشته بودند» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۲۷۷).

۲-۳. تمهیدات سلطان محمود برای جانشینی محمد

سلطان محمود پس از آزردهن از مسعود تمام تلاش خویش را به کار داشت تا زمینه‌های ولایت عهدی امیر محمد و بر تخت نشستن وی را پس از مرگ خود فراهم نماید. یکی از آن تمهیدات، مقدم آوردن نام محمد بر نام مسعود در نامه به خلیفه عباسی بود که بدان اشاره کردیم. از دیگر اقدامات او در این زمینه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۲-۳-۱. جلب حمایت اعیان دولت

سلطان محمود در سال‌های آخر عمر خود، بزرگان و اعیان دولت را به حمایت از امیر محمد واداشته بود. اعیان دولت غزنوی پس از آنکه امیر محمد را در تکنیباد معزول و محبوس کردند، در عذرخواهی نسبت به امیر مسعود یکی از دلایل اقدامات خود را نگاهداشتن فرمان سلطان محمود دانسته و بدان سبب از مسعود تقاضای بخشش کردند:

سزد از نظر و عاطفت خداوند عالم سلطان بزرگ ادام الله سلطانه که آنچه به اول رفت از بندگان تجاوز فرماید که اگر در آن وقت سکون را کاری پیوستند و اختیار کردند و اندر آن فرمانی از آن خداوند ماضی رضی الله عنه نگاه داشتند.... (همان: ۳)

این نکته در کلام بیهقی در خصوص آزردهن مسعود از یوسف به تصریح آمده است: «و بدین پیوست امیر یوسف را هواداری امیر محمد که از بهر نگاهداشت دل سلطان محمود را بر آن جانب کشید تا این جانب بیازرد» (همان: ۳۲۴).

۲-۳-۲. گماشتن محمد در جوزجانان و مسعود در ری

از تدبیرهای سلطان محمود در نگاهداشت جانب امیر محمد آن بود که وی را به حکومت جوزجانان خراسان گماشت (همان: ۲۷۵) که به غزنین نزدیک بود و مسعود را به ولایت ری گماشت (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۶۴/۲؛ فروزانی، ۱۳۸۴:

(۱۸۴) که هم از غزنین فاصله زیادی داشت و طبیعتاً دسترسی مسعود پس از مرگ محمود بدان جا مشکلاتی به همراه داشت و هم دشمنانی همچون علاءالدوله (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۵). در آنجا بودند که انرژی و توان مسعود را می‌کاستند. سلطان مسعود در مشافهه با ابوالقاسم حصیری - فرستاده وی به جانب قدرخان - به نقد این تصمیم و تدبیر پدر صراحتاً پرداخته است:

در دل کرده بود که ما را به ری مآند و خراسان و تخت ملک نامزد محمد باشد برادر ما را به خراسان فرستاد و ما را با خود برد و آن نواحی ضبط کرد و به ما سپرد و بازگشت به سبب نالانی و نزدیک آمدن اجل و ما را به ری ماند از بی غدّتی و لشکر که هر کسی را در ما طمع می‌افتاد، و غرض دیگر آن بود تا ما بدنام شویم و به عجز بازگردیم و دم - کنده شویم. (همان: ۲۷۷ و ۲۷۸)

مسعود در جاهای دیگری از تاریخ بیهقی از این اقدام سلطان محمود گله و شکوه کرده است (همان: ۲۹).

۲-۳-۳. دامادی امیر یوسف و قدرخان

یکی دیگر از تدبیرهای سلطان مسعود در جهت برتخت‌نشاندن امیر محمد پس از خویش آن بود که کوشید تا آنجا که ممکن است با زن گرفتن از کانون‌های قدرت برای امیر محمد، وی را در مقابل مسعود تقویت نماید؛ به همین سبب دختر بزرگ تر امیر یوسف را به عقد امیر محمد درآورد و نیز دختر قدرخان، خان ترکستان را برای وی خواستگاری کرد. واقعه تزویج دختر امیر یوسف برای محمد آن گونه که بیهقی آورده، چنین است:

دو دختر بود امیر یوسف را یکی بزرگ شده و در رسیده و یکی خُرد و درنارسیده. امیر محمود آن رسیده را به امیر محمد داد و عقد نکاح کردند و این نارسیده را به نام امیر مسعود کرد تا نیاززد و عقد نکاح نکردند و تکلفی فرمود امیر محمود عروسی را که مانده آن کس یاد نداشت از قضای آمده عروس را تب گرفت و فرمان یافت (مُرد) خبر به امیر محمود رسانیدند دیگر روز فرمود تا عقد نکاح کردند دیگر دختر را که به نام امیر مسعود بود به نام امیر محمد کردند و امیر مسعود را سخت غم آمد و لکن روی گفتار نبود. (همان: ۳۲۴ و ۳۲۵)

بیهقی همچنین درباره عقد نکاح دختر قدرخان برای امیر محمد چنین نوشته است: «دختری از آن قدرخان به نام امیر محمد عقد نکاح کردند که امیر محمود رضی الله عنه، در آن روزگار اختیار چنان می‌کرد که جانب‌ها به هر چیزی محمد را استوار کند» (همان: ۲۴۷)؛ اگرچه تقدیر به گونه‌ای دیگر رقم خورد و این

ازدواج محقق نشد و مسعود پس از بر تخت نشستن این موضوع را منتفی کرد (همان: ۲۸۰).

۲-۴. دلایل اعیان دولت برای بر تخت نشاندن امیر محمد به سال ۴۲۱ ق.ه.

با مرگ سلطان محمود، اعیان دولت و در رأس آنها علی قریب، چنانکه محمود تدبیر کرده بود، شبانه امیر محمد را به غزنین فراخواندند و بر تخت ملک نشاندند: «پس از دفن سواران مسرع رفتند هم در شب به گوزگانان تا برادر، محمد، به زودی اینجا آید و بر تخت ملک نشیند» (همان: ۱۳).

پس از آنکه نظر اعیان دولت از امیر محمد به سوی امیر مسعود بازگشت و سرانجام در تگیناباد امیر محمد را فرو گرفتند و مجبوس نمودند، با ارسال نامه‌ای در صدد عذرخواهی و توجیه اقدامات خود برآمدند. آنان برای خطایی که به اقرار خود مرتکب شده بودند، دو عذر مهم بیان کردند: نخست، ضرورت خالی نماندن تخت پادشاهی و حفظ آرامش در مملکت و ناامید کردن دشمنان و دوم، اجرای فرمان امیر محمود:

اگر در آن وقت سکون را، کاری پیوستند و اختیار کردند و اندر آن فرمانی از آن خداوند ماضی رضی الله عنه نگاه داشتند، اکنون که خداوندی حق‌تر پیدا آمد و فرمان وی رسید آنچه از شرایط بندگی و فرمان‌برداری واجب کرد به تمامی به جا آوردند. (همان: ۳)

این عذرخواهی در سخن آلتونتاش خطاب به مسعود هم آمده است (همان: ۶۳). سلطان مسعود این دو عذر اعیان دولت را در نامه خود به قدرخان به گونه‌ای تأیید می‌کند و می‌گوید: «شنودیم که برادر ما امیر محمد را اولیا و حشم در حال، چون ما دور بودیم، از گوزگانان بخواندند و بر تخت ملک نشاندند و بر وی به امیری سلام کردند و اندر آن تسکین وقت دانستند که ما دور بودیم» (همان: ۹۱).

از لابلای سخنان بیهقی چنان برمی‌آید که علاوه بر دو دلیل مذکور، شاید بتوان از بذل و بخشش‌ها و تطمیع‌های امیر محمد هم یاد کرد. بیهقی از اخبار رسیده به مسعود چنین یاد کرده است: «اینجا خبر بدو رسید از نامه‌های ثقات که امیر محمد به غزنین آمد و کارها بر وی قرار گرفت و لشکر به جمله او را مطیع و منقاد شد، که گفته‌اند: اهل الدنیا عبید الدینار و الدرهم» (همان: ۱۸). مسعود نیز در نامه خود به قدرخان به این نکته اشاره کرده و همچنین از کسانی که با وجود پادشاهی ناتوان به مقصود خود می‌رسیدند یاد کرده است: «بادِ تخت و ملک در سر برادر ما شده بود و دست به خزانه‌ها دراز کرده و دادن گرفته و شب و روز به نشاط

مشغول شده، راه رشد را بندید. و نیز کسانی که دست بر رگ او نهاده بودند و دست یافته، نخواستند که کار ملک به دست مستحق افتد که ایشان را بر حد و جوب بدارد» (همان: ۹۲ و ۹۳).

۲-۵. علل و عوامل سقوط امیر محمد به سال ۱۲۱۴ ه.ق.

پس از آنکه اعیان دولت غزنوی از تصمیم امیر مسعود برای حرکت به جانب غزنین و باز پس گیری پادشاهی از امیر محمد مطلع شدند، بیش از آن بر حمایت خود از امیر محمد پایبند نماندند؛ چون دریافته بودند که وی از توان کافی برای رویارویی با مسعود و نیز اداره مملکت برخوردار نیست (باسورث، ۱۳۸۴: ۲۳۵)؛ بنابراین آنها در فرصت مناسبی که در تگیناباد فراهم آمد، دست به کار شدند و مطابق خواسته مسعود، امیر محمد را فرو گرفتند و به پادشاهی هفت ماهه وی پایان دادند (اشپولر، ۱۳۷۹: ۲۱۶).

علاوه بر آنکه دو عذر و توجیهی که پیش از این در دلایل هواداری آنان از امیر محمد ذکر کردیم، دیگر قابل توجه و اتکا نبود، دلایل دیگری برای این تغییر عقیده قابل تصور است:

۲-۵-۱. فقدان قدرت و اقتدار محمودی

چنانکه گفتیم تمهیدات سلطان محمود در زمان حیات خود، نقش مهم و اساسی در برتخت نشستن امیر محمد داشت (فروزانی، ۱۳۸۴: ۱۹۷). با توجه به آنکه اعیان دولت و درباریان، مسعود را ولی عهد بحقیقت پادشاه می دانستند (بیهقی، ۱۳۸۹: ۲)؛ نیز ۲۲۲) و خود سلطان محمود نیز در ابتدا اذعان داشت که تخت ملک پس از وی به مسعود خواهد رسید (همان: ۱۴۵؛ منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۱/۲۳۳) و حتی ملوک اطراف نیز به جانشینی مسعود نظر داشتند (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۴) و بر اساس عرف شاهان آن زمان هم، مسعود پسر بزرگ تر بود، طبیعی بود که پس از مرگ محمود، مسعود به شاهی برسد، اما سلطان محمود با قدرت و اقتداری که داشت، به سبب آزرده گی خاطر از مسعود، مقدمات بر تخت نشستن محمد را فراهم آورد. با مرگ محمود و از میان رفتن آن قدرت و اقتدار در دل و چشم اعیان دولت، امیر محمد یکی از پشتوانه های خود را از دست داد.

۲-۵-۲. بی کفایتی امیر محمد و قابلیت های مسعود

با تحلیل تاریخ بیهقی می توان به این نتیجه رسید که امیر محمد نسبت به امیر مسعود از کفایت و شایستگی لازم برای پادشاهی برخوردار نبود. این نکته در سخن حره خلی، خطاب به مسعود به تصریح آمده است: «امیر داند که از برادر

این کار بزرگ برنیاید و این خاندان را دشمنان بسیارند... سخت به تعجیل بسیج آمدن کند تا این تخت ملک و ما ضایع نمایم» (همان: ۱۳ و ۱۴).

یکی از موجبات بی‌کفایتی محمد را می‌توان در غفلت او از کار ملک و پرداختن بی‌وجه به کار شراب و نشاط دانست. چنانکه مسعود در نامه خود به قدرخان در این مورد می‌نویسد: «شب و روز به نشاط مشغول شد، راه رشد را بندید» (همان: ۹۲ و ۹۳). این نکته از توصیف‌های عبدالرحمن قوال، از روزهای ابتدایی فروگرفتن امیر محمد در تگیناباد نیز فهمیده می‌شود. (همان: ۵)

در باب غفلت و ناتوانی امیر محمد از کار ملک (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۱؛ منهج سراج، ۱۳۶۳: ۲۳۱/۱)، همین بس که با وجود پیوستن محرمانه همه بزرگان و اعیان درگاه او به مسعود، وی همچنان غافل بود؛ به گونه‌ای که بدون کوچک‌ترین جنگ و خون‌ریزی، او را فرو گرفتند و مجبوس نمودند و کار ملک به آسانی به مسعود رسید. این نکته در گزارش آلتونتاش به مسعود (بیهقی، ۱۳۸۹: ۶۳) و نیز در نامه مسعود به خلیفه آمده است: «سلطان گفت به امیرالمؤمنین نامه باید نبشت بدین چه رفت، چنانکه لازم است، تا مقرر گردد که بی‌آنکه خونی ریخته آید این کار قرار گرفت» (همان: ۸۸).

شهامت و شجاعت و شایستگی امیر مسعود در تمایل اعیان و درباریان به او نقش اساسی داشت. بیهقی گویاترین توصیف از شایستگی مسعود را از زبان مردم ری، آنگاه که وی قصد حرکت به جانب غزنین را داشت، بازگو کرده است: «گفتند زندگانی خداوند دراز باد، تا از بلا و ستم دیلمان رسته‌ایم و نام این دولت بزرگ که همیشه باد بر ما نشسته است، در خواب امن غنوده‌ایم و شب و روز دست به دعا برداشته، که ایزد عز ذکره سایه رحمت و عدل خداوند را از ما دور نکند؛ چه، اکنون خوش می‌خوریم و خوش می‌خسیم و بر جان و مال و حرم و ضیاع و املاک ایمنیم که به روزگار دیلمان نبودیم» (همان: ۲۱).

بیهقی در آغاز جلد ششم، هنگام بحث درباره انگیزه‌های خویش برای نوشتن تاریخ غزنویان، به ویژگی‌های مسعود گریزی می‌زند و می‌گوید:

غرض من نه آن است که مردم این عصر را باز نمایم حال سلطان مسعود انارالله برهانه، که او را دیده‌اند و از بزرگی و شهامت و تفرّد وی در همه ادوات سیاست و ریاست واقف گشته؛ اما غرض من آن است که تاریخ‌پایه‌ی بنویسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم چنانکه ذکر آن تا آخر روزگار باقی بماند. (همان: ۱۱۲)

شهامت و شجاعت مسعود در مواجهه با غوریان از نظر بیهقی بی‌نظیر بوده است. چنانکه می‌گوید:

امیران غور به خدمت امیر آمدند، گروهی به رغبت و گروهی به رهبت، که اثرهای بزرگ نمود تا از وی بترسیدند و دم در کشیدند. و به هیچ روزگار نشان ندادند و نه در کتب خواندند که غوریان پادشاهی را چنان مطیع و منقاد بودند که او را بودند. (همان: ۱۳۶)

وجه دیگر شایستگی امیر مسعود را در ابتدای کار ملک می‌توان از این سخن بیهقی به وضوح نتیجه گرفت: «امیر مسعود به راندن کار ملک مشغول شد و گفتمانی جهان عروسی آراسته را ماند، کار یکرویه شده، و اولیا و حشم و رعایا به طاعت و بندگی این خداوند بیارامیده.» (همان: ۱۶۷؛ نیز ۳۲۱) همین ویژگی‌های شخصیتی بود که امیر مسعود را در چشم لشکریان دوست‌داشتنی و محبوب کرده بود؛ چنانکه بیهقی می‌نویسد: «فوج فوج لشکر پیش آمدند و از دل خدمت کردند، که او را سخت دوست داشتند و راست بدان مانست که امروز بهشت و جنات عدن یافته‌اند» (همان: ۶۱؛ نیز: گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۳/۲۲).

۲-۵-۳. تحریک و تطمیع اعیان دولت امیر محمد از سوی مسعود

پس از آنکه امیر مسعود از مرگ پدر و جانشینی امیر محمد مطلع شد، تلاش‌های خویش را برای برگرداندن نظر اعیان دولت از محمد به کار بست. به همین منظور نامه‌های محرمانه متعددی برای اعیان دولت امیر محمد فرستاد و با لطایف‌الحیل کوشید آنان را با خویش همراه سازد. بیهقی در این باره می‌نویسد: «هر روز پیوسته ملطفه می‌رسید از جانب لشکر غزنین که چه می‌کنند و چه می‌سازند و بر موجب آنچه خداوند فرمودی کار می‌ساختند» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۵۵).

این موضوع در نامه حشم تگیناباد به امیر مسعود هم آمده است: «امروز که نامه تمام بندگان بدو مورخ است، بر حکم فرمان عالی برفتند که در ملطفه‌ها به خط عالی بود و امیر محمد را به قلعه کوهتیز موقوف کردند» (همان: ۳؛ نیز ۱۹).

امیر مسعود همچنین وقتی از فرو گرفتن امیر محمد مطلع شد، نامه‌ای دلگرم‌کننده خطاب به علی قریب و دیگر اولیا و لشکریان نوشت:

نامه‌ای با بسیار نواخت و دلگرمی جمله اولیا و حشم و لشکر را آراسته به توفیق عالی و چند سطر به خط امیر مسعود به حاجب بزرگ علی، مخاطبه حاجب فاضل برادر و نواخت‌ها از حد و درجه گذشته بلکه چنانکه اکفا به اکفا نویسند. (همان: ۷)

سلطان مسعود وقتی به حاملان نامه اعیان دولت در خصوص فرو گرفتن امیر محمد عنوان حاجبی داد و بر تن آنها خلعت پوشانید، به آنان گفت: «این اعداد است و رسمی، بر اثر، نیکویی‌ها بینی» (همان: ۵۶).

۲-۵-۴. محقق نشدن خواسته‌های اعیان دولت امیر محمد

با وجود آنکه نقش سلطان محمود در به پادشاهی رسیدن امیر محمد بسیار اساسی است و هواداری اعیان و بزرگان دولت به اصرار سلطان محمود بود، به نظر می‌رسد بزرگان دولت و در رأس آنها علی قریب خواسته‌ها و مطامعی داشتند که تصور می‌کردند در عوض زحماتی که برای بر تخت نشستن امیر محمد متحمل می‌شوند، به آن خواهند رسید. بیهقی از زبان امیر مسعود در نامه‌ای خطاب به قدرخان، جمله‌ای دارد که شاید بتوان آن را قرینه‌ای برای این موضوع دانست: «و نیز کسانی که دست بر رگ وی نهاده بودند و دست یافته، نخواستند که کار ملک به دست مستحق افتد که ایشان را بر حد و جوب بدارد» (همان: ۹۳).

شبانکاره‌ای نیز به ماجرای رقابت حسنگ و علی قریب و شاید چشم طمع علی قریب به وزارت اشاره‌ای دارد:

حسنگ سلطان محمد را نیک مرید خود گردانید و کار مملکت همه بر این وزیر رفتی و آن حاجب علی با این وزیر بد شد و لشکر ترک و عجم همه در دست حاجب علی بودند و به سخن او متفق و حاجب علی از آوردن محمد پشیمان گشت و از پنهان رسولان در راه کرد پیش سلطان مسعود و عذرها خواست. (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۷۳/۲)

۳. نتیجه گیری

سلطان محمود غزنوی در زمان حیات خویش، ابتدا فرزند ارشدش امیر مسعود را به ولایت عهدی برگزید، سپس به دلایلی از جمله: فتنه‌انگیزی درباریان و کسان امیر محمد، جاسوسی جاسوسان سلطان، حسادت سلطان و نیز تهمت‌هایی همچون بیعت گرفتن از لشکریان، نظر سلطان محمود از مسعود برگشت و وی به جانشینی امیر محمد پس از خود متمایل شد. محمود برای این منظور و استحکام جانب محمد در مقابل مسعود، حمایت اعیان دولت را جلب کرد و وی را در جوزجانان خراسان و مسعود را در ری در همسایگی دشمنانی همچون علاءالدوله گماشت تا از غزنه دورتر باشد. همچنین عقد دختران امیر یوسف و قدرخان برای امیر محمد اقدامی در این جهت بود. با این تمهیدات، امیر محمد بعد از مرگ محمود به تخت شاهی رسید؛ اما به دلایلی همچون: فقدان قدرت و اقتدار محمودی، بی‌کفایتی و غفلت پادشاه، شهادت و شجاعت مسعود، تحریک و تطمیع اعیان دولت به وسیله مسعود و نیز محقق نشدن خواسته‌ها و مطامع اعیان دولت از وی، در مدت کوتاهی - حدود هفت ماه - معزول و محبوس شد.

کتابنامه

۱. ابن اثیر، ابوالحسن عزالدین (۱۳۷۱). **الکامل فی التاریخ** (۳۳ جلد). ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت. مؤسسه مطبوعات علمی.
 ۲. اشپولر، برتولد (۱۳۷۹). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی** (جلد اول). ترجمه جواد فلاطوری. چ ششم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۲). **تاریخ ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه**. چ دوم. تهران: انتشارات دبیر.
 ۴. باسورث، ادmond کلیفورد. (۱۳۸۴). **تاریخ غزنویان** (جلد اول و دوم). ترجمه حسن انوشه. چ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
 ۵. بارتولد، و.و. (۱۳۵۲). **تورکستان نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
 ۶. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۹). **تاریخ بیهقی**. تصحیح علی اکبر فیاض. چ دوم. تهران: نشر علم.
 ۷. شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد. (۱۳۸۱). **مجمع الانساب** (دو جلد). به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
 ۸. فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۴). **غزنویان از پیدایش تا فروپاشی**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
 ۹. گردیزی، ابوسعید عبدالحی ابن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳). **زین الاخبار**. تصحیح عبدالحی حبیبی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
 ۱۰. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**. تصحیح عبدالحسین نوائی. چ سوم. تهران: امیرکبیر.
 ۱۱. منهج سراج، ابو عمر منهج الدین عثمان. (۱۳۶۳). **طبقات ناصری**. تصحیح عبدالحی حبیبی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
 ۱۲. مؤلف مجهول (۱۳۶۴). **تاریخ سیستان**. تصحیح ملک الشعرا بهار. چ دوم. تهران: پدیده خاور.
- ب. مقاله‌ها**
۱۳. جلال. (۱۳۵۰). «**سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی**». یادنامه ابوالفضل بیهقی. مشهد: دانشگاه مشهد.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی